

بررسی و تحلیل انواع رفتارهای تقليیدی از دیدگاه مولوی در مثنوی معنوی

مهرداد رحمانی^۱، رامین محرومی^۲

^۱ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی.

^۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی.

نام نویسنده مسئول:

مهرداد رحمانی

چکیده

تقليید و تأثیر پذيری از رفتار، عملکرد و شخصیت دیگران موضوعی است که همهی انسان‌ها امروزه تا حدی با آن آشناشی دارند. مولوی در کتاب مثنوی معنوی به ابعاد مختلف تقليید و الگوبرداری از رفتار دیگران پرداخته و نظرات خود را در قالب حکایت و تمثیل به مخاطبین مثنوی عرضه داشته است. تقليید از دیدگاه مولوی شامل سه بُعد کلی است: ۱- تقليیدی که صحیح است و موجب سعادت و رستگاری فرد می‌شود و از منظر عرفانی پیروی مرید از مرشد جزو این نوع تقليیدها است. مرید تا زمانی که توانایی و استعداد دریافت مستقیم معارف را نداشته باشد باید از پیری راهدان پیروی کند. در حکایت «طوطی و بازگان» شاهد این نوع تقليید و الگوبرداری هستیم. ۲- تقليید و الگوبرداری غلط که مولوی به شدت با آن به مخالفت می‌پردازد و این نوع عمل و عاملان آن را مذمت می‌کند. این نوع تقليید سبب جهل، از دست دادن قوه تشخيص، گمراهی، هلاکت و بی بهره‌گی شخص مقالد است که نمود آن را می‌توان در حکایت «خوارزمشاه و عماد الملک»، «چهار مرد هندو»، «سلطان محمود و آن گوهر گرانبهایها»، «صوفی و بهیمه‌ی مسافر»، «کدو و کنیزک» و «گریستان مرید به تقليید از شیخ» جست و جو کرد. ۳- تقليید و یادگیری از دیگران که مولوی به قضاوت این نوع تقليید نمی‌پردازد و فقط بعد رفتاری آن مورد توجه است و در داستان «قابل و زاغ» شاهد این نوع از الگوبرداری هستیم.

واژگان کلیدی: تقليید، رفتار، الگوبرداری، مولوی، مثنوی معنوی.

مقدمه

انسان همواره در طول زندگانی خویش از رفتار دیگران الگوبرداری می‌کند. این الگوبرداری و تأثیر پذیری می‌تواند انسان را به سعادت و یا شقاوت بکشاند، از این جهت شناخت عواملی که موجب جهت دهنده به رفتار انسان هستند امری مهم و ضروری است. اگرچه مولوی با نظریات روان‌شناسی آشنازی نداشته است اما عنوان انسانی متغیر، دیدگاه‌های جالبی در این زمینه دارد. با بررسی کتاب مثنوی که بزرگترین اثر مولانا به شمار می‌رود متوجه این نکته می‌شویم که از دیدگاه مولوی چه نوع رفتار تقليدي صحیح و چه نوع رفتار تقليدي غلط و مذموم است. حکایات مثنوی سرشار از حکمت و پند و اندرزهای عرفانی، اجتماعی و تعلیمی هستند. تقليد و ابعاد آن از موضوعاتی است که در مثنوی معنوی فراوان به آن پرداخته شده و مولانا نگرش خویش را در مورد این پدیده‌ی رفتاری در قالب حکایت و تمثیل به مخاطبین خود عرضه کرده است.

با بررسی تقليد و انواع رفتارهای تقليدي در کتاب شریف مثنوی به این نتیجه خواهیم رسید که در پس این حکایت‌ها چه معانی عمیق و آموزنده‌ای نهفته است و منظور مولوی از بیان این مفاهیم چه بوده تا بیشتر با نوع اندیشه و جهان بینی این انسان والا آشنا شویم.

پيشينه‌ي پژوهش

يحيى طالبيان (۱۳۸۵)، در مقاله‌ی خود تحت عنوان «ابعاد تقليد و تحقیق در مثنوی مولوی» در بی تبیین دو مفهوم تقليد و تحقیق از دیدگاه مولانا در مثنوی برآمده و در خلال بحث نیز نظر تعدادی از عرفا در خصوص تقليد را ذکر کرده است. غلامرضا رحمدل (۱۳۸۰)، در مقاله‌ای با عنوان «تقليد و تحقیق در مثنوی مولوی» مفهوم تقليد را از منظر فلاسفه و مولانا مورد بررسی قرار داده و دیدگاه فلاسفه نسبت به هنر و شعر تقليدی را بیان می‌کند. ایشان همچنین تقليد را از دیدگاه مولانا به سه نوع: تقليد مخرب، تقليد مجاز و تقليد واجب تقسيم بندی کرده‌اند.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و توصیفی-تحلیلی است.

مبانی نظری پژوهش

تقليد در لغت به معنای «قلاده در گردن کسی انداختن، و از آن است کار در عهده کسی کردن، بدون نظر و تأمل پیروی کردن، مجازاً به معنی پیروی کسی بی‌دریافت حقیقت آن. متابعت و اقتدا و پیروی کسی بی‌دریافت حقیقت و از روی کار دیگران کاری کردن.» (دهخدا: ذیل واژه تقليد) تقليد در اصطلاح شرعی به اطاعت عامی از مجتهد اعلم گفته می‌شود و در اسلام تقليد در اصول دین جایز نیست. (گوهرین، ۱۳۸۰، ۱۷۰)

تقليد و پیروی از دیدگاه قرآن

قرآن کریم همواره مؤمنان را به اطاعت از پیامبر خدا و جانشینان بر حق او سفارش می‌کند و این امر لازمه‌ی حیات یک جامعه‌ی مسلمان است زیرا در غیر این صورت مردم از راه حق خارج می‌شوند، به همین دلیل جامعه‌ی اسلامی نیازمند پیشوایی شایسته است تا همگی از او پیروی و اطاعت کنند. مسئولیت این رهبری در زمان حیات رسول خدا بر عهده‌ی خود ایشان بود. خداوند در آیه ۵۹ سوره‌ی نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أُطْبِعُوا اللَّهُ وَ أُطْبِعُوا الرَّسُولُ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده‌ی او و صاحبان امرتان اطاعت نمایید).

پیروی از کسی که هدفش بر سبیل حق است واجب و ضروری است و این نوع پیروی از نوع صحیح به شمار می‌آید. اما دیدگاه قرآن در خصوص تقليد نادرست متوجه کسانی است که به سبب جهل و نادانی از گذشتگان خود تقليد می‌کرند و این امر موجب گمراهی آنان گردید. خداوند در آیه ۱۰۴ سوره‌ی مائدہ خطاب به کسانی که دین خدا را نمی‌پذیرفتند و بر دین گذشتگان خود اصرار می‌ورزیدند می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» (و چون به آن‌ها گفته شود: بیایید از حکم کتابی که خدا فرستاده و از دستور رسول او پیروی کنید، گویند: آن دینی که پدران خود را بر آن یافتنیم را کفایت است. آیا باید از پدران خود هرچند مردمی جاهم بوده و به حق راه نیافته باشند باز پیروی کنند؟)

یکی دیگر از آیاتی که در آن به نکوهش تقليد کورکرانه پرداخته شده است آیه ۶۷ سوره‌ی احزاب است. گناهکاران دلیل گمراهی خود را این‌گونه بیان می‌کنند: «وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُّبَرَاءَنَا فَأَضْلَلُنَا السَّبِيلَا» (و می‌گویند: ای خدا، ما اطاعت امر بزرگان و پیشوایان (fasd) خود را کردیم که ما را به ضلالت کشیدند).

تقلید از دیدگاه روان‌شناسی

از دیدگاه روان‌شناسی تقلید است از «رفتار و اعمال یک فرد یا یک گروه که بر رفتار فرد یا گروه دیگری از افراد، اثر می‌گذارد.» (مارلت و آپری، ۱۳۷۱، ۱۴) پیاوه معتقد است تقلید یک فرایند غریزی محسوب نمی‌شود. شخص زمانی می‌تواند از یک نمونه (مدل) تقلید کند که ابتدا در آن زمینه تجربه کسب کرده باشد. (پیاوه و والن، ۱۳۷۶، ۳۶) یکی دیگر از انواع تقلید، یادگیری مشاهده‌ای است که الگو برداری نیز نامیده می‌شود. این نوع یادگیری با مشاهده و تقلید از رفتار دیگری حاصل می‌آید و بسیاری از رفتارهای انسان بر مبنای همین روش است. (سانتراگ، ۱۳۸۷، ۲۶۲)

روان‌شناسان اجتماعی در خصوص تقلید نظریات متعددی را بیان کرده‌اند. گابریل تارد^۱ معتقد است تقلید یک واقعه‌ی اجتماعی اساسی است و جامعه بدون تقلید قابل تصور نیست، همچنین افراد از آنچه که جدید و خیره کننده است تقلید می‌کنند. ویلیام جیمز^۲ و بالدوین^۳ تقلید را غریزی می‌دانستند. اما در مقابل آن‌ها مک دوگال^۴ معتقد بود که نباید تقلید را غریزی دانست زیرا اولاً هیچ‌گونه رفتاری که مختص آن باشد وجود ندارد و در ثانی بروز آن به تبع شرایط خارجی تغییر می‌کند. براؤن^۵ می‌گوید: آدمیان هنگامی به تقلید می‌پردازند که این کار، ایشان را در رسیدن به هدف‌هایی در حوزه‌ی روانی یاری کند. فریمن^۶ بر این باور است که اگر مردم از کاری تقلید می‌کنند برای این است که تصور می‌کنند این کار موجب توفیق دیگران بوده است یا دیگران این عمل را تأیید خواهند کرد. (کلاینبرگ، ۱۳۸۶، ۵۰۶-۵۰۷) در فرایند تقلید، تکرار بسیار مهم است. وقتی که فردی رفتاری را بارها و بارها از شخص و یا گروهی می‌بیند و آن عمل طی دفعات فراوانی تکرار می‌شود این تصور می‌تواند در شخص مقلد شکل بگیرد که حتماً آن عمل موجب موقّیت آن افراد بوده و یا رفتاری صحیح و پسندیده است، بنابراین او نیز آن عمل را تقلید می‌کند.

تقلید از دیدگاه عرفای

در نزد عرفای تقلید به دو بُعد تقلید صحیح و تقلید نادرست تقسیم بندی می‌شود. تقلید صحیح شامل اطاعت و پیروی از پیر است. پیروی و اطاعت از پیر برای هر مریدی امری ضروری است و سالک مبتدی تا زمانی که خودش به حقیقت نرسیده است باید در سایه‌ی عنایت و پیروی از پیر به سیر و سلوک بپردازد تا با کسب فضایل روحانی وجود را برای دریافت بی‌واسطه‌ی حقیقت آماده کند. لزوم وجود پیر و اطاعت مرید از شیخ کامل در نزد عرفای ارکان سلوک است. نجم رازی در این خصوص می‌گوید: «بدان که در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین، از شیخی کامل راهبر راه شناسِ صاحبِ ولایتِ صاحبِ تصرفِ گریز نباشد.» (نعم الدین رازی، ۱۳۷۱، ۲۲۶)

غزالی در خصوص اهمیت وجودی پیر معتقد است: «بی پیر راه رفتن راست نیاید که راه پوشیده است و راههای شیطان به راه حق آمیخته است، و راه حق یکی است و راه باطل هزار، چگونه ممکن گردد بی دلیل راه بردن؟... و هرچه شنود از پیر که وجه آن بنداند، باید که از قصه‌ی موسی و خضر - علیهم السلام - یاد آورد، که آن برای حکایت پیر و مرید است، که مشایخ چیزها بدانسته باشند که به عقل فراسر آن نتوان شد.» (غزالی، ۱۳۸۷، ۳۴)

مولوی نیز تقلیدی را صحیح می‌داند که اولاً از روی آگاهی باشد و ثانیاً از منبعی نورانی و بالاتر از شخص مقلد باشد، مانند رابطه‌ی پیر و مرید.

هست بس پر آفت و خوف و خطر
بی قلاوز اندر آن آشفته ای
هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ
(مولوی، ۱۳۹۰، ۲۹۴۳-۲۹۴۵)

پیر را بگزین که بی پیر این سفر
آن رهی که بارها تو رفته‌ای
پس رهی را که ندیدستی تو هیچ

از نظر عرفای تقلیدی نکوهیده است که موجب گمراهی شود و از همین جهت بسیاری از عرفای آن را حجاجی می‌دانند که بر سر راه سالک قرار می‌گیرد و او را از رؤیت حق باز می‌دارد. غزالی اعتقادات تقلیدی را همچون حجاجی می‌داند که موجب محظوظ ماندن حقیقت می‌شود و بیشتر متکلمان و متعصبان مذاهب به این نوع تقلید گرفتار می‌شوند. (غزالی، ۱۳۶۸، ۳۰) عطار و سنایی نیز از عارفانی هستند که به نکوهش تقلید نادرست در اشعار خود پرداخته‌اند. نجم رازی در خصوص تقلیدهای نادرست می‌گوید: «کفر به تقلید آن است که از مادر و پدر به تقلید

1. Gabriel Tarde
2. william james
3. Baldwin
4. Mc Dougall
5. Brown
6. Freeman

یافته‌اند که إنّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ، آنچه از اهل شهر و ولایت و مادر و پدر دیدند و شنوند از ادیان مختلف به تقليد فراگرفتند، و به خذلان در آن بمانندند. ايشان در درکهی اوّلين دوزخ باشند.» (ترجمة الدين رازی، ۱۳۷۱، ۳۹۰-۳۹۱) مولوی نیز همچون دیگر عارفان، تقليدی را صحیح می‌داند که اولاً از روی آگاهی باشد و ثانیاً از منبعی نورانی و الهی نشأت گرفته باشد. رابطه‌ی مرید و پیر در تصوف بر مبنای همین نگرش بنا شده است.

مولوی در خصوص رفتارهای تقليدی غلط حکایات بسیار زیادی را بیان کرده و این مفهوم از مواردی است که مولوی به شدت با آن مخالفت می‌کند.

بحث و بررسی تقليد در اندیشه‌ی مولوی

اساس بسیاری از رفتارهای انسان تقليد است. مولوی به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از رفتارهای انسان به واسطه‌ی یادگیری و تأثیر پذیری از رفتار دیگران شکل می‌گیرد. صحبت‌ها، حالت‌هایی همچون خشم و یا شادی می‌تواند به صورت تصویری انعکاس یافته از دیگران باشد. او می‌گوید بعنوان مثال خشم نتیجه و انعکاس تندخوبی است که از مأموران حکومتی دیده‌ای و ذوق تو نیز بر مبنای مشاهده از دیگران است:

| | |
|--|--|
| جمله احوالت بجز هم عکس نیست شادی قواده و خشم عوان (مولوی، ۱۳۹۰، ۴۶۶۱/۶-۴۶۶۲) | گفت تو زآن سان که عکس دیگری است خشم و ذوقت هر دو عکس دیگران |
|--|--|

به اعتقاد مولوی انسان نه تنها در اقوال مقلد دیگران است، بلکه در احوال نیز اینگونه است. نگاه مولوی به مفهوم تقليد نگاهی سه بُعدی است. از منظر مولوی تقليد یا صحیح است، یا غلط است و یا عملی خنثی به شمار می‌رود که بُعد رفتاری آن مد نظر است. مولوی در خصوص تقليد رأی کلی صادر نمی‌کند، بلکه به اعتقاد او تقليد درست، امری صحیح، و تقليد غلط نیز امری مذموم است. به نوعی بستگی دارد مقلد کیست و تقليد شونده چه کسی است. از آنجایی که مولوی خودش عارف بوده و مریدان زیادی نیز در ظل عنايت او بودند به موضوعات مربوط به تقليد در خلال داستان‌ها و حکایات مثنوی اشاره کرده است تا مریدان را با ابعاد تقليد آشنا کند.

از دیدگاه مولوی تقليدی صحیح است اولاً مقلد با آگاهی آن عمل را انجام دهد و ثانیاً این تقليد از کسی باشد که منبع نور الهی و نماینده‌ی خداوند است. با توجه به مشرب فکری مولوی این اشخاص کسانی نیستند جز انبیاء و اولیاء الهی که مظہر تمام و تمام حق تعالی هستند. از نظر او کسانی سعادتمند هستند که تابع این جماعت باشند.

تئوری انسان کامل را نخستین بار ابن عربی مطرح کرد و عبدالکریم جیلی و عزیز الدین نسفي نیز به این موضوع التفات داشتند. پس از ابن عربی، این تئوری با قبض و بسطهای بسیاری از سوی صوفیه مطرح و مورد بحث واقع شد. (بشر دوست، ۱۳۸۱، ۹۹) مولوی نیز بعنوان عارفی که برخاسته از همین جهان بینی و تعالیم بود، از این قاعده مستثنی نیست. او در زمان کودکی تحت تعليم بهاء ولد و محقق ترمذی قرار گرفت، در زمان آشنايی با شمس آتش عشق به شمس تبریزی بود که در دلش زبانه می‌کشید و بعد از غروب شمس نیز به صلاح الدین زركوب و حسام الدین چلبی تمایل نشان داد. بعنوان مثال رابطه‌ی مولوی با حسام الدین به گونه‌ای بود که مریدان حسام الدین را به چشم یک انسان الهی می‌نگريستند، به حکم او تسليم می‌شدند و احوال و اطوار او را تقليد یا تبعیت می‌کردند.(زرین کوب، ۱۳۹۰، ۲۱۹) حتی در خصوص صلاح الدین نیز علاقه‌ی مولوی به او تا حدی بود که مولانا از روی عمد لهجه‌ی عامیانه‌ی او را تقليد می‌کرد و همچون او «قفل» را «مبتلا» و «مبتلا» را «مفتلا» تلفظ می‌کرد.(زرین کوب، ۱۳۹۴، ۲۱۹) هنگامی که تقليد از انسان کامل در نزد مولوی چنین مسائل ساده‌ای را شامل می‌شده است بدون شک اين تقليد و تبعیت می‌توانسته شامل موارد وسیع تر و بیشتری نیز باشد و زندگی او را نیز تحت تأثیر خود قرار دهد.

از نگاه مولوی تقليدی مورد تأیید است که از منبعی الهی باشد و چه کسی بهتر از عارفان روشن بین؟ مولوی خطاب به کسانی که استعداد و توانایی دریافت مستقیم معارف را ندارند توصیه می‌کند دست در دامان پیری روشن بین زند و از او تقليد کنند تا به واسطه‌ی او از آب معارف بهره‌مند شوند. او ضمن تمثیلی افراد مقلد را به کورانی تشبيه می‌کند که تشنیه‌ی آب زلالند اما توانایی دیدن این آب را ندارند؛ اینان باید با تلاش و تبعیت از عارفان روشن بین خود را سیراب کنند.

می خوریم ای تشنی غافل بیا
سوی جو آور سبو در جوی زن
کور را تقلید باید کار بست
(مولوی، ۱۳۹۰، ۴۳۰۲/۳، ۴۳۰۴-۴۳۰۶)

آب خضر از جوی نطق اولیا
گر نبینی آب کورانه به فن
چون شنیدی کاندرین جو آب هست

به اعتقاد مولوی تا هنگامی که انسان به مقام دریافت بی‌واسطه‌ی معانی الهی دست نیافته است باید از الگو و راهنمایی با تجربه تبعیت کند که از جهت کمال و معرفت به مرتبه‌ی مرشدی و شیخی رسیده است:

تا رهی در دامن آخر زمان
کو دلیل و نور خورشید خداست
لا احباب الآفین گو چون خلیل
دامن شه شمس تبریزی بتاب
از ضیاء الحق حسام الدین بپرس
(همان، ۴۲۸-۴۲۴/۱)

دامن او گیر زوتر بی گما
کیفَ مَدَ الظِّلَّ نقش اولیاست
اندرین وادی مرو بی این دلیل
رو ز سایه آفتتابی را بباب
ره ندانی جانب این سور و غرس

نیکلسون معتقد است: «تقلید مریدان از شیخ کامل نه تنها شایان اهمیت است بلکه در مراحل اولیه‌ی حیات عارفانه قاعده‌ای ضروری است.» (نیکسلون، ۱۳۷۸، ۶۵۶) در رساله‌ی قشیریه در خصوص تقلید مرید از پیر این گونه آمده است: «مریدی را که او را ایمان بود بدیشان، اگر از اهل سلوک بود خواهنه‌ی مقصود ایشان... اگر این مرید، طریق او طریق تقلید بود [او] به حال خویش مستقل نبود [او] خواهد که بر راه تقلید رود تا [آنگاه] که به تحقیق رسد، گو [پیران] سلف را مقلد باش [او] بر طریقت ایشان می‌رو که آن او را اولی‌تر از دیگر طریقت‌ها.» (خشیری، ۱۳۸۸، ۷۲۷)

مولوی در داستان طوطی و بازرگان در دفتر اول مثنوی، به نمونه‌ای از تقلید صحیح اشاره می‌کند که رهایی و آزادی از بند اسارت را در پی دارد. در این داستان وقتی بازرگان، ماجراهی طوطیان هند را برای پرنده‌ی خود تعریف می‌کند، آن جانور ابتدا رفتار دوست هندی خود را می‌آموزد و سپس همان عمل را تقلید می‌کند و همین موضوع در نهایت سبب رهایی او از قفس می‌شود:

پس بلزمی اوقتاد و گشت سرد
(مولوی، ۱۳۹۰، ۱۶۹۱/۱)

چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد

آن طوطی تا وقتی که گرفتار خودنمایی و قیل و قال بود در قفس به سر می‌برد. همین‌که تعلیم دوست هندی خود را دریافت و از آن عمل تقلید کرد توانست طعم آزادی را بچشد. طوطی خود را به مردن زد و بازرگان به گمان این که او مرده است او را بیرون انداخت اما در همین زمان طوطی پر گشود و پرواز کرد. بازرگان دلیل این عمل طوطی را از او جویا می‌شود و از او می‌پرسد:

ساختی مکری و ما را سوختی
که رها کن لطف آواز و وداد
خویشتن مرده پی این بند کرد
مرده شو چون من که تا یابی خلاص
(همان، ۱۸۲۹/۱-۱۸۳۲)

او چه کرد آنجا که تو آموختی؟
گفت طوطی کو به فعلم پند داد
زانکه آوازت تو را در بند کرد
یعنی ای مطرب شده با عام و خاص

اما این حکایت شیرین و آموزنده‌ی مولوی حاوی پیامی مهم برای سالکان راه حق است. تقلید طوطی از رفتار و عمل همجننس هندی خود در واقع به موضوع لزوم پیروی و اطاعت از پیر اشاره دارد. «مردن طوطی، احساس نیاز و حاجت و در نتیجه تسلیم و اطاعت پیر است نه مردن به معنی متداوی خواه مفارقت روح از بدن و یا انحلال ترکیب جسم انسانی.» (فروزانفر، ۱۳۶۱، ۷۵۰) بنابراین اگر مولوی در این حکایت به موضوع مرگ اختیاری عارفان نیز گریزی می‌زند منظور او از بین بردن خودنمایی اسارت باری است که آن را باید با تبعیت از اولیاء الله از بین برد. انتخاب پرنده‌ای که تقلید از ویژگی‌های بارز او محسوب می‌شود بعنوان شخصیت اول این داستان موضوع قابل توجهی است که مولوی با زیرکی از این ویژگی طوطی استفاده کرده و مقلد بودن او را از تقلید زبانی نیز فراتر می‌برد و حتی تقلید از عملی را به او نسبت می‌دهد که از نوع مثبت و صحیح است.

تلقین و تقلید

مولوی در داستان خوارزمشاه و عmad الملک در دفتر ششم مثنوی «مضارات تقلید و دهان بین بودن و تأثیر القاء و تلقین سخن در دل و فکر انسان» را به زبایی بیان کرده است. (شعبانی، ۱۳۸۴، ۴۲۰) تلقینی که در این حکایت با آن آشنا می‌شویم مقدمه‌ی شروع یک حرکت تقلیدی است، یعنی ابتدا تلقین شکل می‌گیرد و سپس فرد تلقین پذیر رفتار تلقین کننده را تقلید می‌کند و به یک باره با او هم نظر می‌شود. در این حکایت با بعد منفی رفتار تقلیدی مواجه هستیم. حکایت از این قرار است که یکی از امیران خوارزمشاه اسبی بسیار زیبا و بی‌همتا داشت. خوارزمشاه روزی آن اسب را دید و جمال اسب او را شیفته‌ی خود کرد.

در گله‌ی سلطان نیوش یک قرین
نگاهان دید اسب را خوارزمشاه
(مولوی، ۱۳۹۰، ۳۳۴۵/۶-۳۳۴۶)

بود امیری را یکی اسبی گزین
او سواره گشت در موکب پگاه

سپس دستور می‌دهد که آن اسب زیبا را برایش بیاورند. صاحب اسب نالان به خدمت عmad الملک می‌رسد و از او خواهش می‌کند که اسپیش را به او بازگرداند. عmad الملک تدبیری اندیشید و دستور داد هنگامی که او در خدمت شاه است اسب را بار دیگر از دید شاه بگذرانند. شاه همین که چشمش به آن اسب زیبا افتاد شروع به ستایش آن کرد. در همین موقع عmad الملک به عیب جویی از اسب پرداخت و در واقع به شاه تلقین کرد که آن اسب اصلاً هم زیبا و باشکوه نیست و علاوه بر آن دارای نقص‌هایی در سرش است.

چون سر گاو است گویی آن سرش
اسپ را در منظر شه خوار کرد
(همان، ۳۴۵۹/۶-۳۴۶۰)

هست ناقص آن سر اندر پیکرش
در دل خوارمشه این دم کار کرد

تلقین‌های عmad الملک در دل خوارزمشاه نشست و همان اسبی که شاه شیفته‌اش شده بود در نظرش منفور آمد و با عmad الملک هم نظر شد و دستور داد اسب امیر را به خودش بازگردانند.

زودتر زین مظلمه بازم خرید
(همان، ۳۵۰۴/۶)

گفت سلطان اسپ را واپس برد

مولوی در این حکایت به نیروی تلقین و تأثیر آن حتی بر سلطان که شخصیت برتر یک سرزمنی به شمار می‌آید پرداخته است و علاوه بر آن به تأثیر تلقین در متقادع کردن افراد نیز اشاره دارد. «خوارزمشاه در اینجا مظہر افراد مقلدی است که عنان فکر و دل خود را در اختیار دیگران قرار می‌دهند و کورکرانه از آنان تبعیت می‌نمایند.» (شعبانی، ۱۳۸۴، ۴۲۰)

مولوی معتقد است انسان باید بر مبنای اندیشه و رأی خویش تصمیم بگیرد و تقلید از نظر دیگران را رها کند، بنابراین می‌گوید:

هم برای عقل خود اندیشه کن
(مولوی، ۱۳۹۰، ۳۳۴۴/۶)

بی تقلیدی نظر را پیشه کن

شخصی که تصمیماتش را طبق سخنان و تلقین‌های دیگران تغییر می‌دهد و از اعتقادات آن‌ها تقلید می‌کند یقیناً انسانی ضعیف النفس و کوتنه نظر است. فریمن^۷ در خصوص این نوع تقلیدها معتقد است اگر مردم از کاری تقلید می‌کنند برای این است که تصور می‌کنند این کار موجب توفیق دیگران بوده است یا دیگران این عمل را تأیید خواهند کرد. (کلاینبرگ، ۱۳۸۶، ۵۰۷) به همین سبب نظر و اندیشه‌ی خود را قربانی تأیید دیگران می‌کنند.

تقلید و یادگیری مشاهده‌ای

مولوی در دفتر چهارم مثنوی داستان قابیل و آموختن گورکنی از زاغ را بیان می‌کند. وقتی که قابیل از روی خودخواهی برادرش هابیل را می‌کشد، نمی‌داند که با جسد او چه کار کند و چگونه این عمل قبیح را پنهان سازد. سرانجام قابیل صحنه‌ای را می‌بیند که ابتدا آن عمل را

یاد می‌گیرد و سپس به تقلید آن عمل می‌پردازد. او زاغی را می‌بیند که جسد همنوع خود را در منقار گرفته و سپس شروع به کندن زمین و دفن لاشه می‌کند.

بر گرفته تیز می‌آید چنان
از پی تعلیم او را گور کن
زود زاغ مرده را در گور کرد
(مولوی، ۱۳۹۰، ۱۳۰۴/۴، ۱۳۰۶-۱۳۰۷)

دید زاغ مرده در دهان
از هوا زیر آمد و شد او به فن
پس به چنگال از زمین انگیخت گرد

این داستان از جمله داستان‌های قرآنی است که خداوند در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی مائدہ به آن اشاره می‌کند و بدون شک منبع مولوی نیز در بیان این حکایت، قرآن کریم است. اما دو موضوع مهمی که مولوی به آن می‌پردازد بحث یادگیری و تقلید است. باید دانست یادگیری اساس رفتار افراد را تشکیل می‌دهد و از طریق یادگیری، فرد با محیط خود آشنا می‌شود، در مقابل محیط ایستادگی می‌کند و از محیط برای تأمین نیازهای خود استفاده می‌کند.(شريعتمداری، ۱۳۹۲، ۳۱۴) یادگیری قabil از زاغ نوعی یادگیری مشاهده‌ای است. این نوع یادگیری با مشاهده و سپس تقلید از رفتار دیگری حاصل می‌آید.(سانتراگ، ۱۳۸۷، ۲۶۲) مولوی در این حکایت از آموختن یک عمل از موجودی دیگر سخن گفته است. او در این داستان اگرچه عمل گناه آلود قabil را به تصویر کشیده است و در قالب تمثیل، پیروی از عقل حسی را ملامت می‌کند اما اشاره‌ای نیز به مفهوم الگوبرداری و یادگیری مشاهده‌ای دارد که می‌توان گفت نظر مولوی در این زمینه به شکل بی‌طرف و خنثی است. با بررسی این حکایت به این نتیجه می‌رسیم که اگرچه مولوی در زمان حیات خویش با مباحث روان‌شناسی مدرن آشنایی نداشته اما از این موضوعات به قدر دانش خود بهره‌مند بوده است. همان‌گونه که ذکر شد، مبنای بسیاری از رفتارهای انسان در یادگیری است. داستان قabil و زاغ اثبات می‌کند که از همان زمان خلقت انسان یادگیری و تقلید در سرشت بشر نهفته بوده است و در ذات او ریشه دارد. مولوی در این داستان بیان می‌کند که هیچ حرفه و پیشه‌ای نیست که بدون استاد و بی‌تعلیم حاصل آید، چنانکه حتی گورکنی که پیشه‌ای خاص و حرفه‌ای نیست هم نیاز به این داشت که قabil آن را ابتدا از زاغ بیاموزد و سپس آن را تقلید کند.(زرین کوب، ۱۳۸۲، ۳۱۶) مولانا در این داستان نمادین، تقلید هابیل از زاغ را خسرانی می‌داند از عقل جزوی، و در مقابل آن، عقل کلی که مربوط به وحی است را مطرح می‌کند که انسان را از ننگ و خسran نجات می‌دهد.

تقلید زنجیروار (تقلید به سبب عیب جویی)

تقلید غلط عملی مذموم است، چه رسد به این که شخص مقلد به عیب جویی از رفتار دیگران نیز بپردازد! مولوی در خصوص این نوع تقلید و کیفیت آن حکایت جالبی را بیان می‌کند. داستان این چنین است که چهار شخص هندی در نماز بودند و در اثنای نماز مؤذنی وارد می‌شود و شروع به اذان گفتن می‌کند. یکی از آن چهار تن در میان نماز به حرف می‌آید و از روی عیب جویی به مؤذن می‌گوید: مگر وقت نماز شده است؟ رفیقش که او نیز در میان نماز بود این حرف را می‌شنود و برای آنکه وی را متوجه اشتباه خود کند به او می‌گوید اکنون که در میان نماز حرف زدی نمازت باطل است.

کای مؤذن بانگ کردن وقت هست?
هی سخن گفتی و باطل شد نماز
(مولوی، ۱۳۹۰، ۳۰۲۹/۲، ۳۰۳۰-۳۰۳۱)

مؤذن آمد زان یکی لفظی بجست
گفت آن هندوی دیگر از نیاز

همین‌طور رفیق دیگر آن دو شخص نیز لب به سخن می‌گشاید و خطاب به نفر دوم می‌گوید: عمو جان چرا به رفیقت طعنه میزنی؟ نماز خودت باطل است! در همین هنگام شخص چهارم نیز می‌گوید: خدا را شکر که من به خطای شما دچار نشدم و نماز را همچون باطل نکردم! با این حساب نماز تمامی آن‌ها باطل شد.

چه زنی طعنه براو؟ خود را بگو
در نیفتادم به چه چون آن سه تن
عیب گویان بیشتر گم کرده راه
(مولوی، ۱۳۹۰، ۳۰۳۱/۲، ۳۰۳۲-۳۰۳۳)

آن سوم گفت آن دوم را ای عمو
آن چهارم گفت حمدالله که من
پس نماز هر چهاران شد تبا

اگرچه پیام اصلی این داستان نقد افراد نادان و عیب جویی است که به نکوهش دیگران می‌پردازند (زمانی، ۱۳۹۳، ۷۴۲) اما رفتاری که از آن چهار هندو سر زد حرکتی تقلیدی و در عین حال نادانسته بود که بصورت زنجیروار ادامه پیدا کرد. در این حکایت مولوی به صورت مستقیم به مذمت رفتار تقلیدی آن چهار شخص نپرداخته است، اما به خوبی روشن است مقصود مولوی نکوهش افراد مقلدی است که به عیب خود توجهی ندارند و فقط در پی عیب جویی از دیگران هستند. انسان باید از خطای دیگران عبرت بگیرد تا عمل اشتباه آنان را بار دیگر تکرار نکند و مقلد اشتباه دیگران نباشد.

تقلید از جمع به سبب عدم شناخت حقیقت

داستانی که مولوی در آن به نکوهش این نوع تقلید می‌پردازد ماجراً ایاز و سلطان محمود و آن گوهر گران‌بها است. روزی سلطان محمود به دیوان حکومتی خویش رفت در حالی که تمام ارکان دولت در آنجا حاضر بودند. سلطان از این فرصت استفاده می‌کند تا بار دیگر کمالات ایاز را بر جمع نمایان کند. او گوهری گران‌بها از جیب بیرون می‌آورد و به وزیر خود می‌گوید این گوهر را بشکن! وزیر از شکستن گوهر حیفشه می‌آید و از این کار امتناع می‌کند.

بس دریغ است این شکستن را دریغ
که شده است این نور روز او را تبع
(مولوی، ۱۳۹۰، ۴۰۴۵-۴۰۴۶)

گفت بشکن گفت ای خورشید تبع
قیمتش بگذار بین تاب و لمع

شاه برای امتحان دیگر کارگزاران نیز از تک تک آن‌ها می‌خواهد که آن گوهر را بشکنند اما همگی از این کار خودداری می‌کنند.

جمله یک یک هم به تقلید وزیر
هست رسوا هر مقلد ز امتحان
(همان، ۴۰۵۲/۵-۴۰۵۳)

این چنین گفتند پنجه شصت امیر
گر چه تقلید است استون جهان

تا اینکه نوبت به ایاز می‌رسد. ایاز بی‌درنگ گوهر را می‌شکند. امیران ایاز را به خاطر این کار نکوهش می‌کنند اما ایاز در جواب آنان می‌گوید: اطاعت از فرمان سلطان بسیار ارزشمندتر از این گوهر است. مولانا از این داستان نتیجه می‌گیرد که محققّ اهل معنا و ذات است، نه صورت و ظاهر. ژرف نگر است، نه ظاهر بین. محقق راستین باید از تجربه‌ی دیگران بهره گیرد اما نباید همه‌ی نگاهش به دیگران باشد. در این داستان کمالات ایاز و تفاوت او با سایر امیران در این بود که او عملی محققانه کرد نه مقلدانه. برخلاف وزیر و امیران که به تقلید از یکدیگر از شکستن آن گوهر خودداری کردند. (فولادی، ۱۳۷۸، ۱۲۲) مولوی در آخر می‌گوید اگر چه تقلید پایه و اساس بسیاری از یادگیری‌های بشر است اما با این وجود هرگاه که بخواهی مقلد را بیازمایی تا بینی فعلش از روی معرفت و تحقیق بوده است و یا تقلید صرف، متوجه خواهی شد که تقلید اساس کار او بوده و از این رو مقلد همواره در خطر لغزش است.

تقلید کورکورانه

از دیدگاه مولوی تقلید کورکورانه و بدون آگاهی امری کاملاً مذموم است. مولوی در داستان صوفیان و بهیمه‌ی مسافر به خوبی به این موضوع می‌پردازد و علاوه بر ذکر آفت تقلید کورکورانه، این عمل را نکوهش می‌کند و بر آن لعنت می‌فرستد. داستان از این قرار است که صوفی مسافری مهمنان خانقاھی می‌شود و چهارپای خود را در آخر خانقاھ می‌بندد و به جمع دیگر صوفیان می‌پیوندد. از آنجایی که صوفیان پول کافی برای تهیی طعام مهمانی را نداشتند پنهانی چهارپای او را می‌فروشند و با آن پول اسباب مهمانی را فراهم می‌کنند. «قول مجلس از اول تا آخر حراره‌ای را می‌خواند که صوفیان هم با او هم‌آواز می‌شوند و همگان صدا در هم می‌اندازند که خر برفت و خر برفت و خر برفت. صوفی مسافر هم با آن‌ها همین تصنیف را با ذوق تمام می‌خواند و آواز آن‌ها را تقلید می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۳۳۸) تقلید اگر اشاعه یابد و همگانی شود به صورت قانون در می‌آید، چنانکه آوازه‌ی خر برفت و خبربرفت تا حدی جدی و همگانی شده بود که دیگر خود خادم هم توان مداخله و اصلاح نداشت! (شمیسا، ۱۳۹۰، ۱۵۴)

خر برفت آغاز کرد اندر حنین
(مولوی، ۱۳۹۰، ۵۳۸/۲)

از ره تقلید آن صوفی همین

فردای آن شب، هنگامی که صوفی دوباره رخت سفر می‌بندد تا به ادامه‌ی مسیر بپردازد می‌بیند که چهارپایش در آخر نیست و از خادم خانقه بهیمه‌ی خود را طلب می‌کند. خادم در پاسخ به او می‌گوید بارها آدمد تا تو را از این موضوع با خبر کنم اما دیدم تو با ذوق‌تر و خوش‌تر از دیگران خبربرفت و خوب‌رفت می‌گویی! به همین دلیل گمان کردم حتماً از موضوع فروختن بهیمه‌ی ات آگاه هستی!

تا تو را واقف کنم زین کارها
گفت و الله آمد من بارها
از همه گویندگان با ذوق‌تر
تو همی گفتی که خوب‌رفت ای پسر
(همان، ۵۵۹-۵۶۰)

این یک درد خانمان سوز بشری است که غالباً آنان که جنبه‌ی تقليیدی دارند بيشتر از صاحب نظران و محققان اظهار حماسه و شوق می‌کنند و به قول معروف شخص مقلد همواره کاسه‌ی داغ‌تر از آش است! هرچه انسان درباره‌ی شناسایی یک موضوع بیشتر به تحقیق بپردازد تاریکی‌های پیرامون آن موضوع بر او روشن می‌شود، در صورتی که شخص مقلد برای اشباع حس خودپرستی و هدف‌گیری خویش، به کوچکترین آگاهی قناعت می‌کند.(جعفری، ۱۳۷۰، ۳۰۷) باید در نظر داشت «کسی که از یک شخص تقليید و پیروی می‌کند در حقیقت برای به دست آوردن ایده آل مطلوب خویش از او تبعیت می‌کند. ایده آل مطلوب هدف شخص تقليید کننده است.» (همان: ۳۱۰) هنگامی که آن صوفی مقلد از ماجرا باخبر می‌شود افسوس می‌خورد و تقليید کورکورانه را لعن و نفرین می‌کند اما پشيماني دیگر سودی ندارد.

گفت آن را جمله می‌گفتند خوش
مر مرا هم ذوق آمد گفتش
مر مرا تقليید شان بر باد داد
که دو صد لعنت بر آن تقليید باد
خاصه تقليید چنین بی حاصلان
خشم ابراهیم با بر آفلان
(مولوی، ۱۳۹۰-۵۶۲/۲، ۵۶۴)

مولوی به دنبال این است تا به مخاطب مثنوی بفهماند بسياری از بدبهختی‌ها و مشکلاتی که برای انسان به وجود می‌آید ناشی از تقليید کورکوارنه است؛ آن هم تقليید از افرادی که شايسته نيستند و به مقام تحقیق نرسیده‌اند.

تقليید از روی جهل و بي خودي

به طور کلی مثل و داستان در مثنوی برای توضیح و بیان مطلب می‌آید، بدین جهت می‌بینم که حکایاتی در مثنوی ذکر شده که ظاهری زننده و رکیک دارند اما چون مقصود را روشن می‌کند مولوی از آوردن این حکایات خودداری نکرده است زیرا نظری به صورت قصه و اجزاء آن ندارد و ظاهر قصه را پیمانه‌ی معنی قرار داده است.(فروزانفر، ۱۳۶۱، ۵۰) داستان آن کنیزک که با خر خاتون شهوت رانی می‌کرد نمونه‌ای از این حکایات است. مولوی در این داستان به تقليید اشاره دارد که در آن مقلد با اعتماد بر ظاهر، از توجه به دقایق پنهان آن عمل باز می‌ماند و البته غلبه‌ی حرص و شهوت نیز موجب قوت چنین ظاهرگرایی می‌شود و سرانجام موجب هلاکت و قیحانه‌ی آن مقلد بی‌خرد می‌گردد. داستان با وجود رکاكتی که دارد، حاوی معانی دقیق و باریکی است.

در این داستان کدوی کنیزک که حد و اندازه‌ی مجاز شهوت جسمانی را معلوم می‌کند رمزی است از آنچه قيد شريعت بر شهوت‌های حسی می‌نهد و ورای آن را مایه‌ی هلاک روحانی و سقوط در ورطه‌ی حیات حیوانی نشان می‌دهد. حکایت متضمن این نکته است که اهل تقليید چون فقط ظاهر را می‌نگرند، از دقایق باطن بی‌خبرند و آن کس که بر مبنای ظواهر در صدد کشف باطن بر می‌آید از حقیقت محظوظ خواهد ماند.(زرین کوب، ۱۳۸۲، ۴۰۸)

گفت ای خاتون احمق این چه بود
اظاهersh دیدی سرّش از تو نهان
اوستا ناگشته بگشادی دکان
(مولوی، ۱۳۹۰-۱۴۱۸/۵)

در دفتر پنجم مثنوی نیز، مولانا حکایتی را در خصوص عمل تقليیدی که از روی جهل و ناآگاهی سر می‌زند آورده است. مریدی به خدمت شیخ خود می‌رود و می‌بیند که شیخ در حال گریه کردن است، به همین خاطر او نیز به تقليید از شیخ اشک از چشمانش جاری می‌شود!

گریهای می‌کرد و فق آن عزیز
(همان، ۱۲۹۷/۵)

آن مرید ساده از تقليد نيز

مريد بعد از گريه بسيار به شيخ خود ادای احترام کرد و رفت. در اين هنگام يكى از مریدان که از مقربان شيخ بود به دنبال آن مريد
مقلد مى‌رود و به او مى‌گويد:

گرچه در تقليد هستي مستفید
من چو او بگريستم کان منكريست
نيست همچون گريهی آن مؤتمن
هست زين گريه بدان راه دراز
(همان، ۱۳۰۴-۱۳۰۱/۵)

الله الله الله اي وافي مريد
تا نگويي ديدم آن شه مى گريست
گريهی پر جهل و پر تقليد و ظن
تو قياس گريه بر گريه مساز

مقلد ناآگاه گوش خود را به روی حقایق می‌بندد و چشم به ظواهر اعمال دیگران می‌گشاید و بدون آنکه به ریشه‌ی روانی و انگیزه‌ی
دروني اعمال پی برده باشد رفتاري را تقليد می‌کند. (رحمدل، ۱۳۸۰، ۱۰) در واقع مولوی از زبان آن مرید خاص می‌گويد گريهای که برخاسته
از تقليد و جهل باشد از حقیقت به دور است و اگرچه در ظاهر هر دو یک عمل هستند اما از نظر باطنی هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند، زیرا
گريه و زاري آن شيخ از صفاتی باطن و سوز دل بود اما گريهی آن مريد صرفاً عملی تقليدي و به دور از معرفت بود.
مولوی برای روش شدن اين نوع تقليد که برخاسته از جهل است تمثيلي جالب در خلال حکایت آن مريد مقلد مى‌آورد. به اعتقاد
مولانا مقلد چون از روی ناآگاهی و بي بصيرتی عملی را انجام می‌دهد مانند انسان ناشنوايی است که وقتی لطيفاهای تعریف می‌شود او به خاطر
درک معنای آن لطيفه نمی‌خندد، بلکه خنديدين او به واسطه‌ی اين است که می‌بیند دیگران لبخند می‌زنند و او نيز با مشاهده‌ی رفتار دیگران
به تقليد از آن‌ها می‌خندد. مولوی مى‌گويد:

چونکه لاغ إملی کند یاری به یار
که همی بیند که می‌خندند قوم
بی خبر از حالت خنندگان
(مولوی، ۱۳۹۰، ۱۲۷۳/۵)

گوشور یک بار خنند کر دو بار
بار اول از ره تقليد و سوم
کر بخند همچو ايشان آن زمان

مقلد در کلام مولانا کسی است که درونش به نور معرفت روش نیست و تظاهر به اعتقاد می‌کند. او همچون انسان ناشنوايی است که
از درک معنای آن لطيفه محروم است اما چون می‌بیند دیگران می‌خندند او نيز رفتار آنان را تقليد می‌کند:

اندر آن شادي که او را در سر است
(همان، ۱۲۷۷/۵)

پس مقلد نيز مانند کر است

حال آن مريد نيز همچون انسان ناشنوايی است که از حقیقت و معنا هیچ اطلاعی ندارد و عمل او فقط از روی تقليid جاهلانه است.
روان شناسان اين عمل را «رفتار يكسان» نام گذاري کرده‌اند، رفتاري که در آن دو يا چند نفر به يك موقعیت به طور يكسان پاسخ مى‌دهند.
مثل خنديدين به جهت مشاهده‌ی خنده‌ی دیگران و گريه کردن به دليل مشاهده‌ی گريهی شخصی دیگر. (چAlsoun و هرگنهان، ۱۳۹۰، ۳۹۸)
این نوع تقليid که جزوی از یادگيري مشاهده‌اي است در اين حکایت به چشم مى‌خورد.

نتیجه گیری

حاصل سخن اینکه تقلید و رفتار تقلیدی از دیدگاه مولوی دارای سه بُعد کلی است: تقلید صحیح، تقلید غلط و رفتار تقلیدی صرف. از نگاه مولوی تقلیدی مورد پذیرش است که اولاً مقلد با آگاهی و دانش، رفتاری را تقلید نماید و ثانیاً این تقلید از منبعی الهی باشد که از نظر او این افراد انبیاء و اولیاء الله هستند. مرید تا زمانی که قابلیت دریافت مستقیم معارف را نداشته باشد باید از پیری راهدان پیروی و تقلید کند. در داستان طوطی و بازرگان نمونه‌ای از این پیروی و تقلید را در قالب تمثیل می‌توانیم مشاهده نماییم. اما تقلیدی که مولوی به نکوهش آن می‌پردازد شامل مواردی است که فرد دچار گمراهی، هلاکت، جهل، از دست دادن قوه تشخیص و ادراک و... می‌شود. مولوی به شدت با تقلید کورکورانه و جاهلانه مخالف است و در جای جای مثنوی به نکوهش این نوع تقلید می‌پردازد. تقلید کورکورانه، تقلید به سبب عیوب جویی، تقلید به سبب عدم شناخت حقیقت و تقلید از روی جهل و بی خردی از موضوعاتی است که مولوی در قالب حکایت به مذمت این نوع رفتارهای تقلیدی و عاملان آن پرداخته است. موضوع دیگری که با بررسی ابیات مثنوی به آن دست یافته‌یم این است که مولوی اگرچه با نظریات روان‌شناسی مدرن آشنایی نداشته است اما با آوردن حکایاتی که جنبه‌ی روان‌شناسی و رفتاری دارند از آگاهی خود در این زمینه سخن گفته است. حکایاتی که به موضوع تلقین و تقلید، یادگیری مشاهده‌ای از رفتار دیگران مربوط می‌شوند از این قبیل داستان‌ها هستند که مولوی در آن‌ها علاوه بر نقد رفتار فرد مقلد، به نمود عملکردی و رفتاری آن عمل نیز می‌پردازد.

منابع و مراجع

- [۱] قرآن کریم.
- [۲] اچ لسون، میتو. هرگهان، بی آر. (۱۳۹۴). مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، تهران: دوران.
- [۳] بشر دوست، مجتبی. (۱۳۸۱). سودای حقیقت (سیری در هستی شناسی مولانا)، تهران: روزگار.
- [۴] پیازه، ژان. والن، هنری. (۱۳۷۶). تقلید و تجسم از دیدگاه پیازه و والن، ترجمه‌ی زینت توفیق و محمد علی امیری، تهران: نی.
- [۵] جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۰). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلد سوم، تهران: اسلامی.
- [۶] دهدخا، علی اکبر. (۱۳۴۷). لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- [۷] رازی، نجم الدین. (۱۳۷۱). مرصاد العباد من المبدأ إلى المعاد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۸] رحمند، غلامرضا. (۱۳۸۰). تقلید و تحقیق در مثنوی مولوی، مجله‌ی علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، بهار و تابستان، دوره‌ی دوم، شماره‌ی بیست و چهارم، ص ۱-۲۴.
- [۹] زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۴). سرّ نی (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی)، تهران: علمی.
- [۱۰] زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۰). پله پله تا ملاقات خدا، تهران: علمی.
- [۱۱] زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۲). بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی)، تهران: علمی.
- [۱۲] زمانی، کریم. (۱۳۹۳). شرح جامع مثنوی معنوی، جلد دوم، تهران: اطلاعات.
- [۱۳] سانتراگ، جان دبلیو. (۱۳۸۷). روان‌شناسی تربیتی، ترجمه‌ی شاهده سعیدی، مهشید عراقچی، حسین دانش‌فر، تهران: رسا.
- [۱۴] شریعتمداری، علی. (۱۳۹۲). روان‌شناسی تربیتی، تهران: امیر کبیر.
- [۱۵] شعبانی، معصومه. (۱۳۸۴). دلیل آفتاب، تهران: ثالث.
- [۱۶] شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). مولانا و چند داستان مثنوی، تهران: قطره.
- [۱۷] غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۶۸). کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، جلد دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۱۸] غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۶۸). احیاء العلوم الدین، ترجمه‌ی مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۱۹] فروزانفر، بدیع الزّمّان. (۱۳۶۱). شرح مثنوی شریف، تهران: زوار.
- [۲۰] فولادی، محمد. (۱۳۷۸). تحقیق و تقلید از دیدگاه مولانا در مثنوی معنوی، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی پژوهش‌های فلسفی کلامی دانشگاه قم، زمستان، دوره اول، شماره‌ی دوم، ص ۱۱۷-۱۳۵.
- [۲۱] قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۸). ترجمه‌ی رساله قشیری، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزّمّان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۲۲] کلاینبرگ، اتو. (۱۳۸۶). روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه‌ی علی محمد کاردان، تهران: علمی و فرهنگی.
- [۲۳] گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۰). شرح اصطلاحات تصوف، تهران: انتشارات زوار.
- [۲۴] مارلت، جی آلن. آپری، مارتا. (۱۳۷۱). روان‌شناسی تقلید(روش‌های الگو گزینی)، ترجمه‌ی سیامک رضا مهجور و پروین غیاثی جهرمی، شیراز: انتشارات رهگشا.
- [۲۵] مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۹۰). مثنوی معنوی، بر اساس نسخه رینولد نیکلسن، تهران: اشارات طلایی.
- [۲۶] نیکلسون، رینولد الین. (۱۳۷۸). شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، مجموعه شش جلدی، تهران: علمی و فرهنگی.